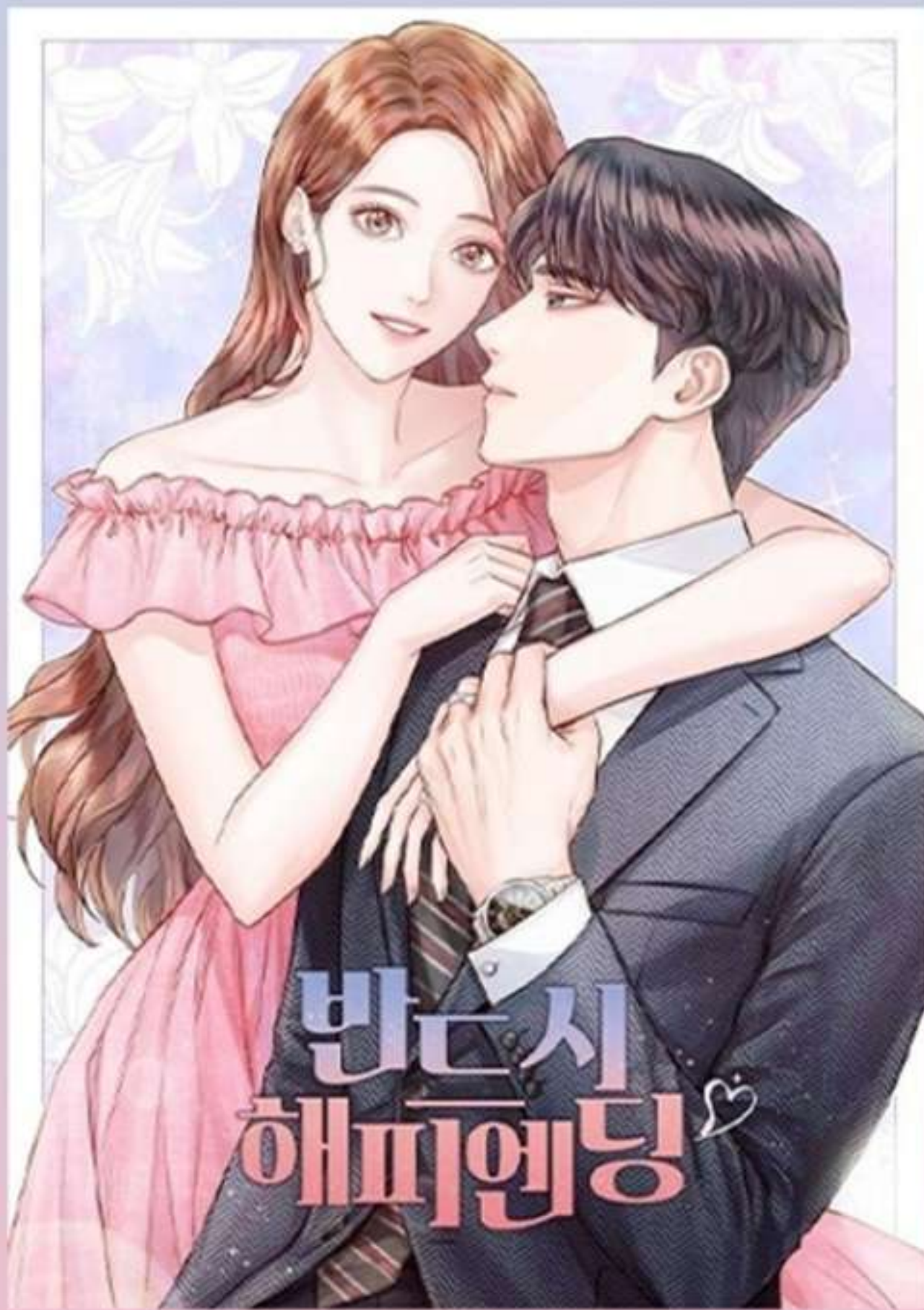




IRISEKAI



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

مترجم: Ashley

کلینر: M.P

تایپیست: Monena



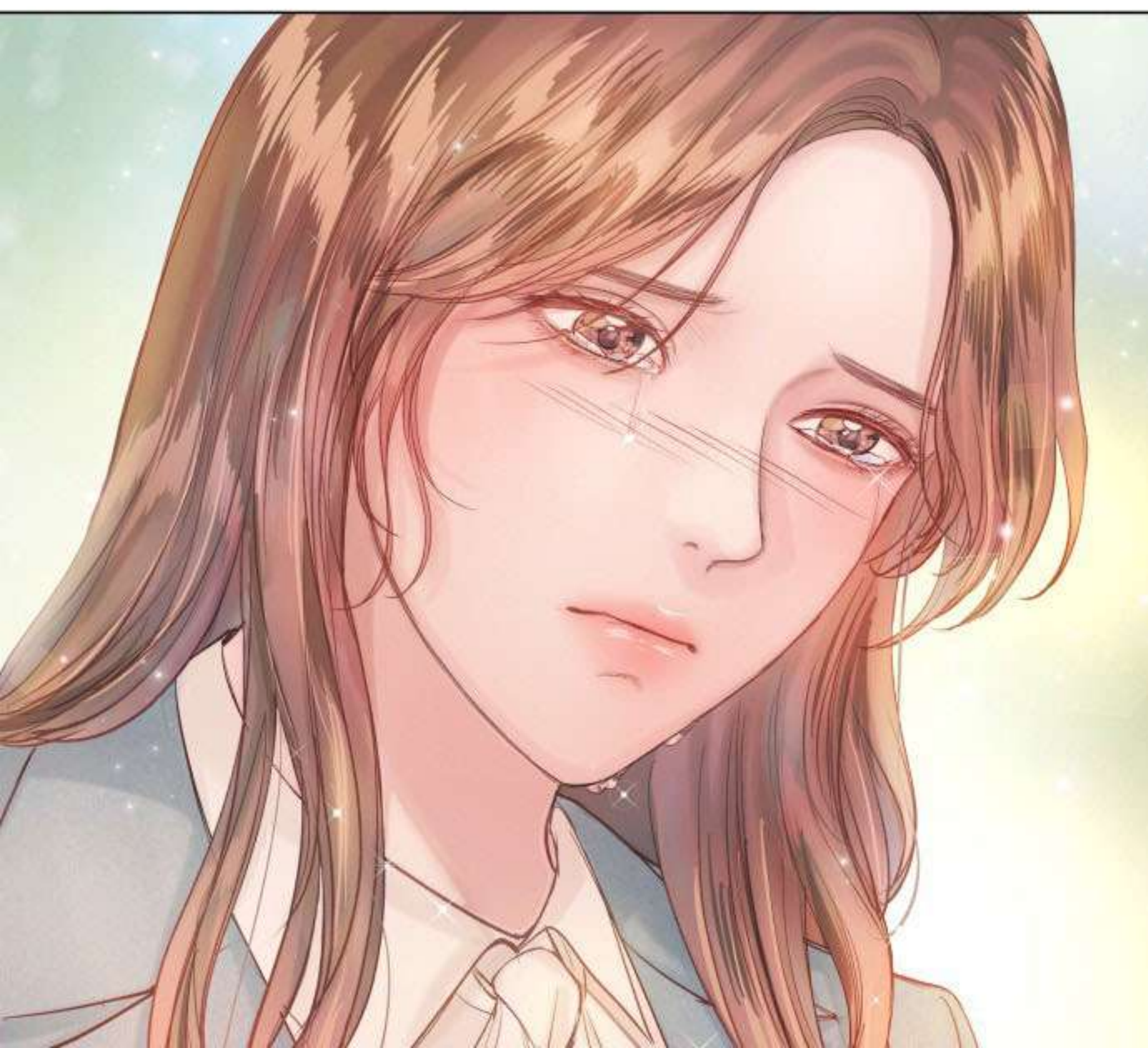
نمیخواستم
اینو بگم.



آینده...



حتی اگر قرار بود
آینده تغییر کنه...





...وقتی مُردی...

حتی نتوانستم ازت به
معذرت خواهی خشک
و خالی بکنم.

من....

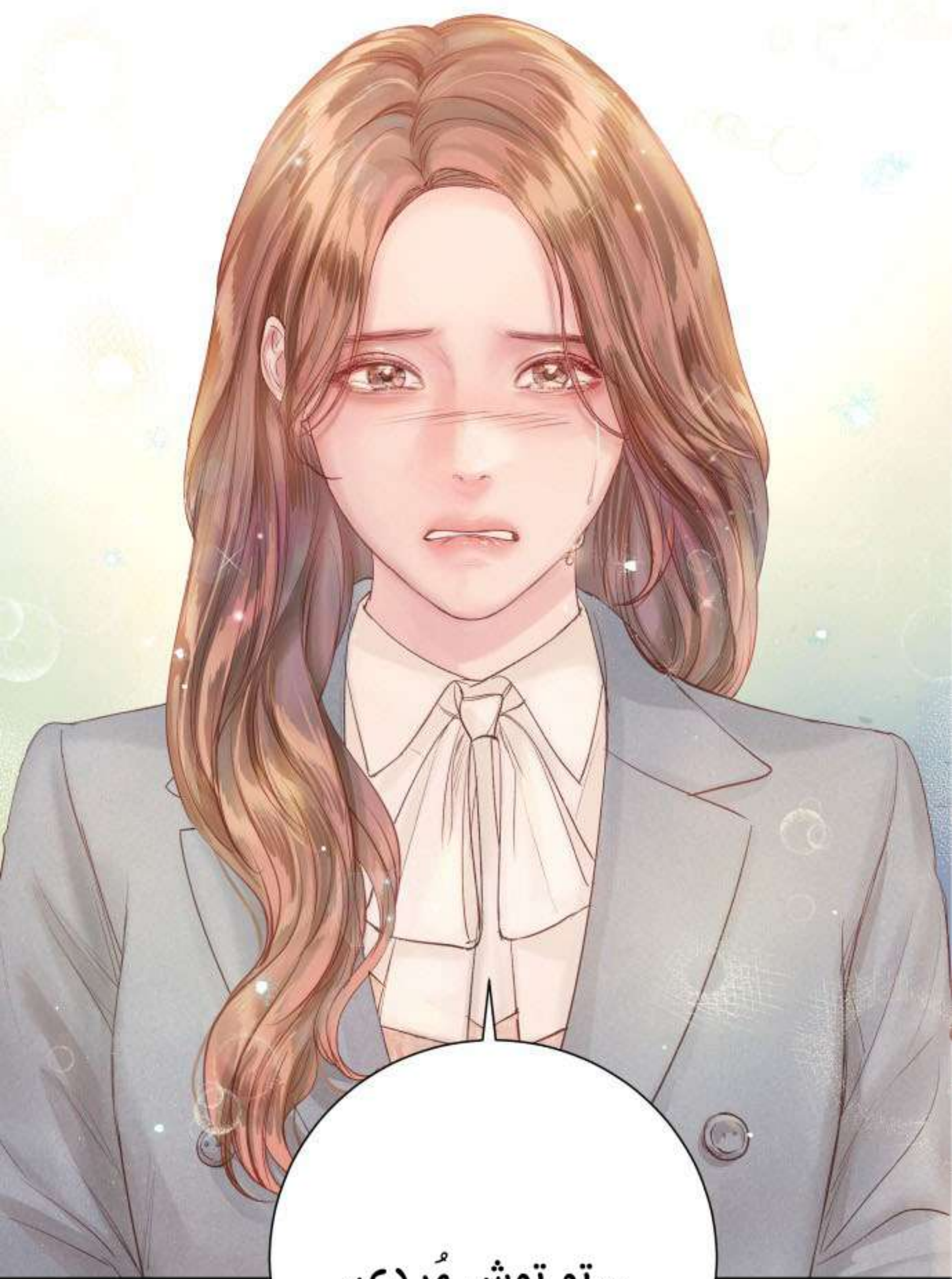




من از آینده اومدم.

آینده ای که...





...تو توش مُردی.

반드시 해피엔딩♡



همه چیز و بهت می‌گم.
"آینده‌ی متفاوت"
یعنی...



تو اول يه ديقه
بيا اينجا.

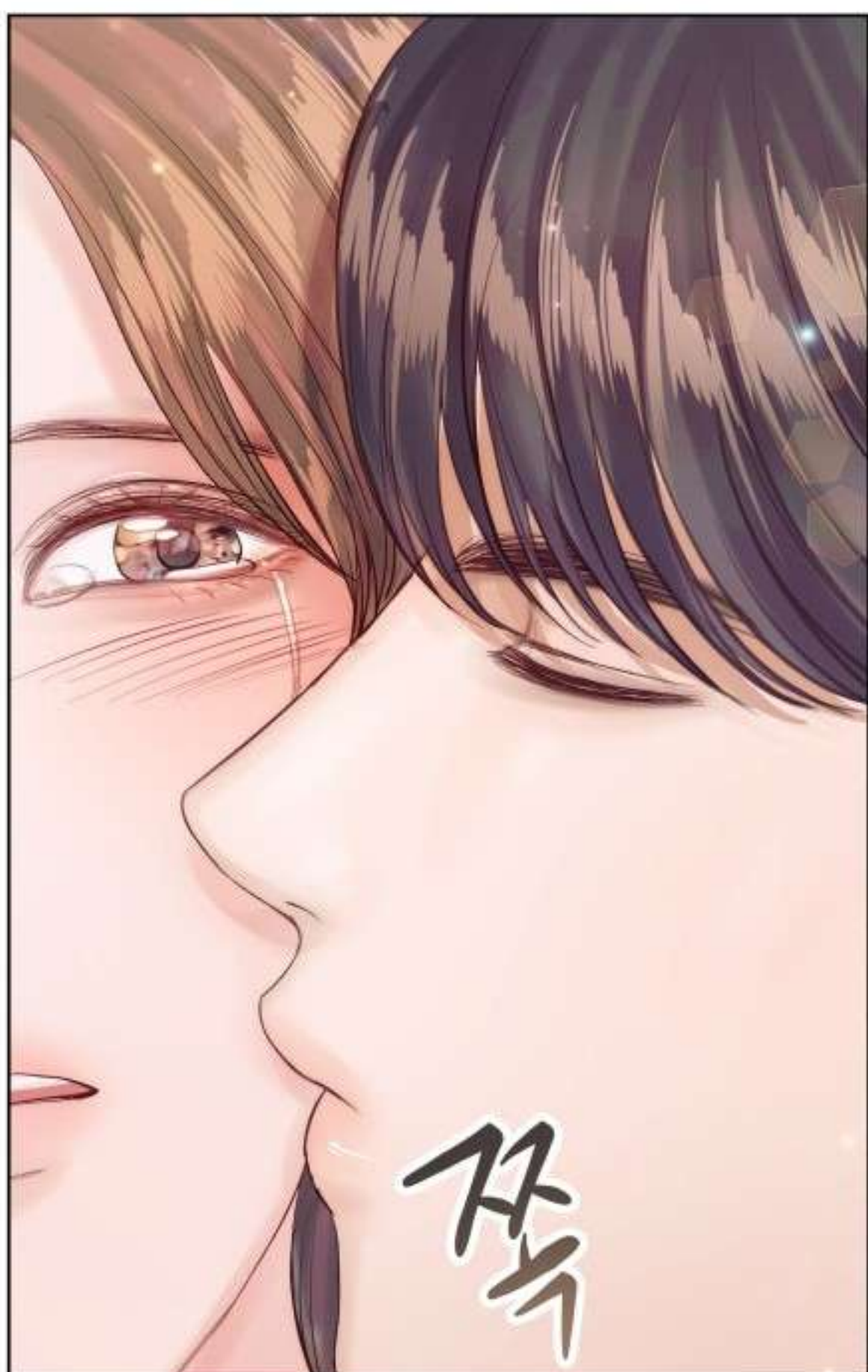


トク



دیگه گریه نکنیا.









...من به آینده ای
که دیدم می‌گم
"آینده ی متفاوت".



اینی که الان
هست واقعیه.

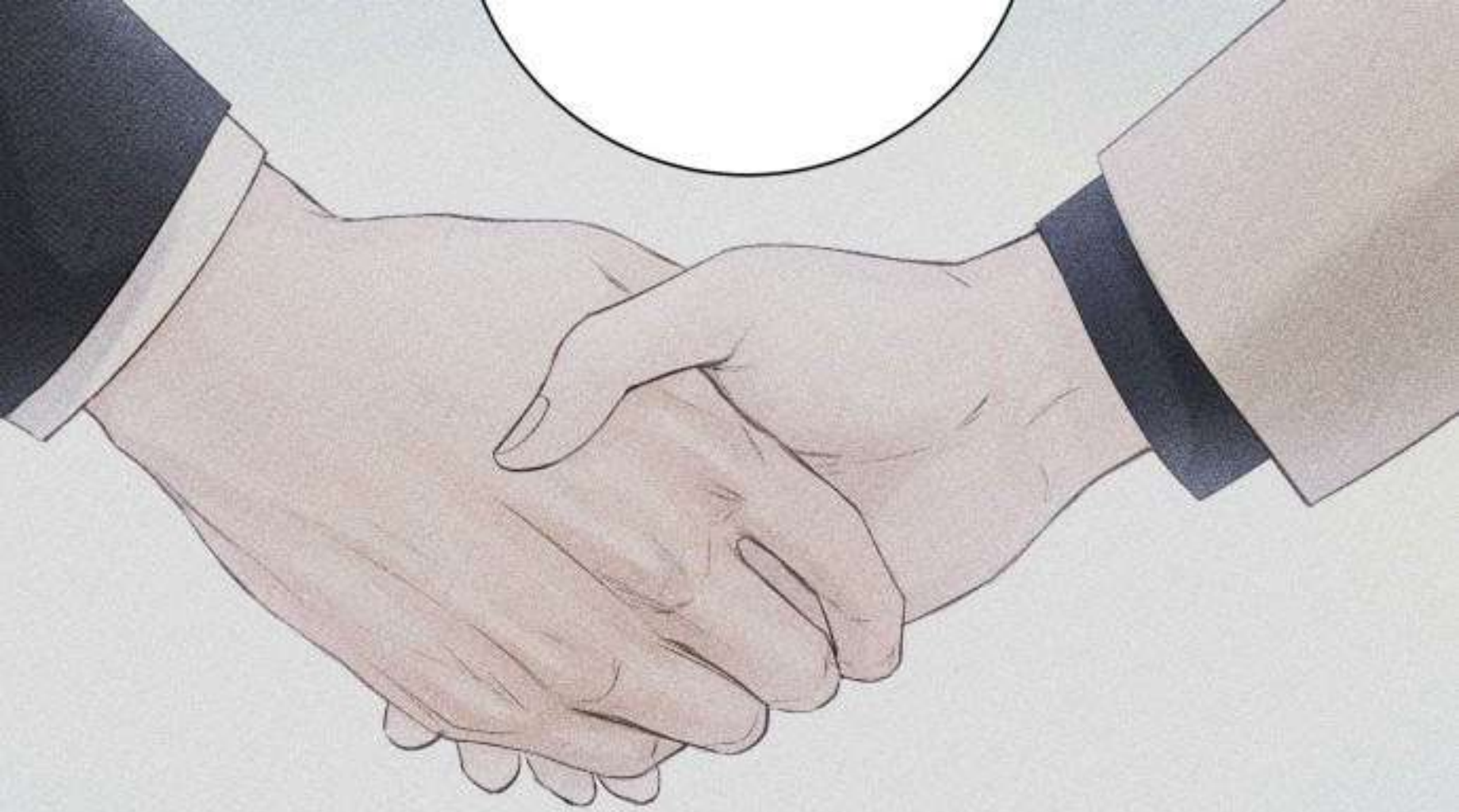
پ.ن: منظور ش زمان حاله

یعنی آینده ای که من
ازش اومدم با اینی پیش
رومونه فرق داره.

در اون آینده ما
از هم طلاق گرفتیم.

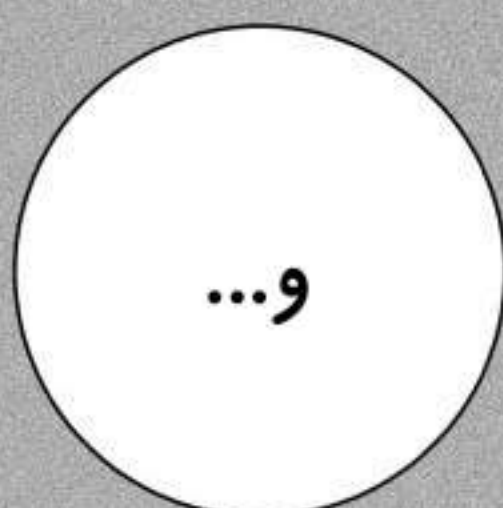


همونطور که تو دفترچه
نوشتی روز یکم فوریه
طلاق گرفتیم...



...و طلاقمون روز
دوم مارس نهایی
شد.





...اون روز یه
تصادفی اتفاق
افتاد.

...چهارم مارس،
مراسم خاکسپاری
برگزار شد.



و همون روز بود که...



...من برگشتم
به ۲۵ نوامبر.

اون همون روزيه كه
من يهو عجيب غريب
رفتار كردم.



من
بو سیدتو
دوست
دارم!

اگه میخوای
منو بزنی.



روز ۲۵ نوامبر تو
خیلی عجیب میزدی
ولی ناز بودی.



پس قضیه از
این قراره.



اگه حقیقت همینیه که تو
میگی باشه، میتونم دلیل

رفتارای عجیبو درک کنم.

اما...



...لابد فکر میکنی
از بیخ رد دادم نه؟



از سکوتت
معلومه.





خدا یا، کی همچین
چیزی رو پاور میکنه...؟



حالا نمیخواه همه شو
باور کنی. ولی لطفا احساسات
منو زیر سوال نبر.



من نمیخواهم که
از هم طلاق بگیریم.



آره. این یکیو
باور میکنم.

یه لحظه وایسا.





الان داری
چیکار میکنی؟



اینا اعداد
برنده ی
لاتاری ان.

دوستم سوچی
رو میشناسی؟





اینا عددایی هستن
که اون هر هفته
میزنه.

ژانویه که بشه،
میبینی که این عدد
جایزه ی نفر دومن.



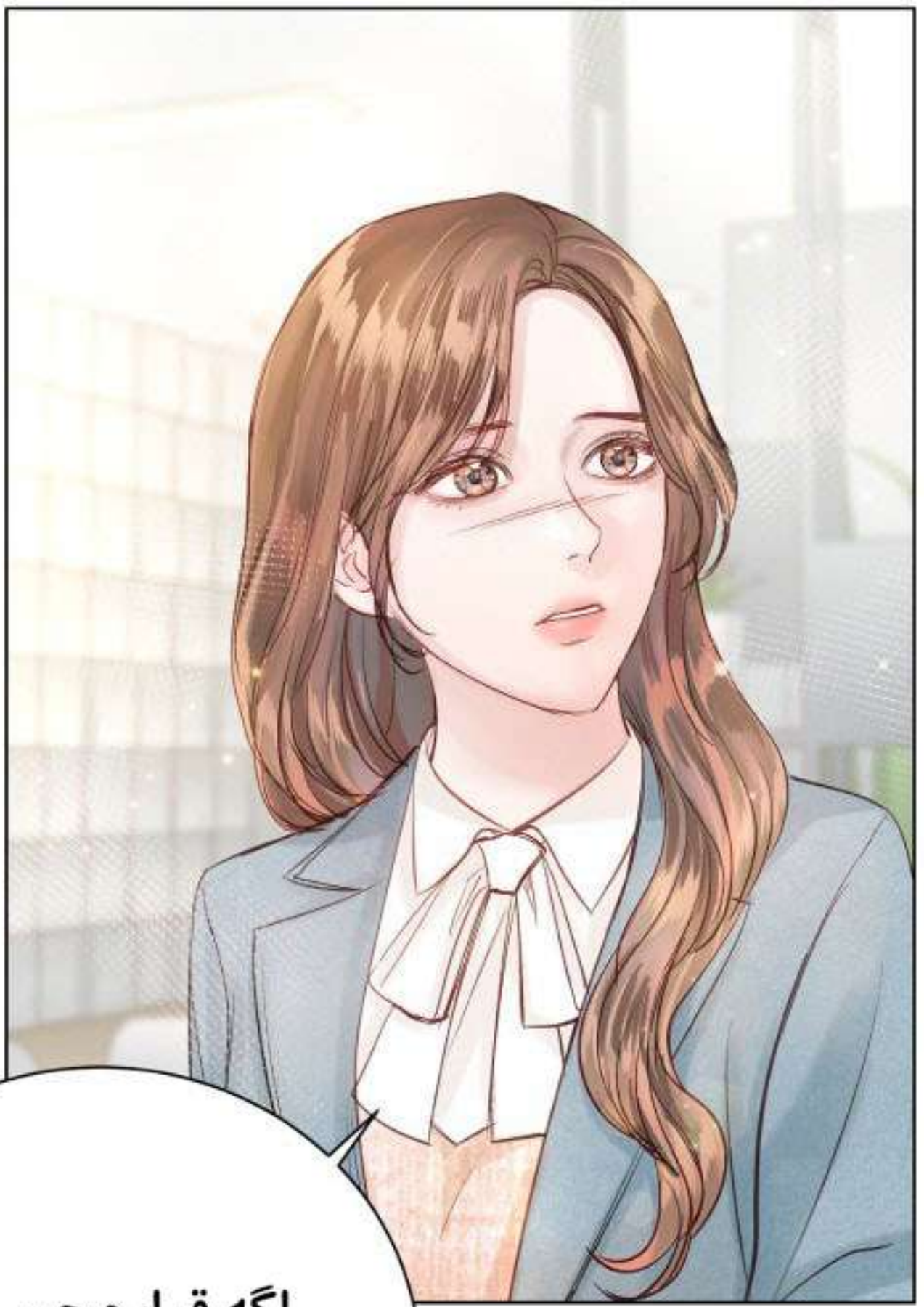


شاید اون موقع بتونی
یکم بیشتر حرفامو
باور کنی.

اما خب مجبورم
نیستی باور کنی.



میتونی اینجوری فکر
کنی که یه خواب خیلی
طولانی دیدم.



اگہ قرارہ حس بدی
داشته باشی، ترجیح میدم
اصلا حرفامو باور نکنی.

فقط... خواهشا
مراقب خودش باش.



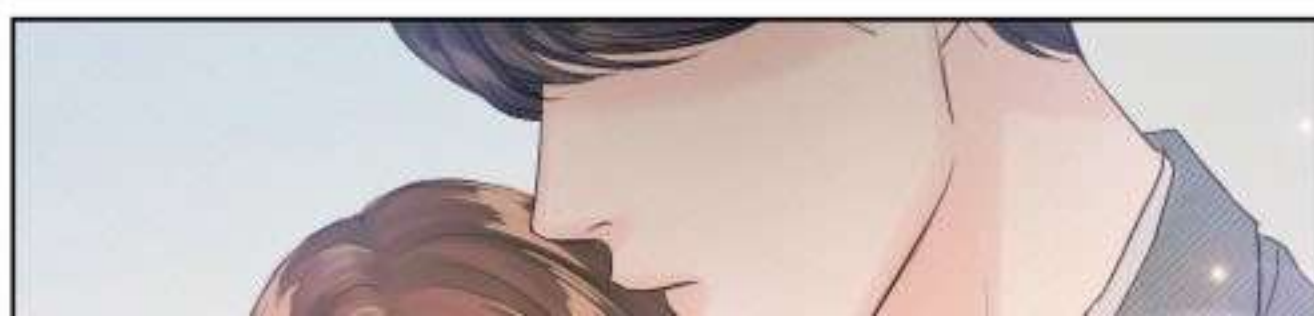


بعد از اینکه برگشتم
به گذشته، تصمیم گرفتم
هیچ وقت طلاق نگیرم...



...و فکر میکنم ما
دیگه این مرحله
رو رد کردیم.

اما بازم حوادثی وجود دارن
که دوباره اتفاق میوفتن،
درست مثل سرنوشت.





مثل اون سوختگی...

دیگه بسه.





فکر کنم هر چی
قرار بود بشنومو شنیدم.



میفهمم.

از این به بعد
بیشتر مراقبم.



...پس داری میگی
این جایزه ی نفر دومه؟





پ.ن: میثم تقریباً ۷۶ دلار

پس میتونم یه بلیط
لاتاری ۱۰۰ هزار وونی
با اینا بگیرم؟



ٲٲٲ

تو همین الانشم داری
تو پول غلت میزنی
حاجی.

بیخیال این شو. ما
باید شانسمونو

سفت بچسیم.

شانس؟





نمیخواهم از شانس‌مون
برای چیز دیگه‌ای
استفاده کنم.

.....



همین الان بهم گفت که
قداره به زودی بمیرم، ولی
عجیب‌تر از اون اینکه،
هیچ حسی نسبت به
این قضیه ندارم.

راستش، قبل این که بهم
بگه داستان چیه بیشتر
احساس میکردم دارم
میمیرم.



به خاطر همین که
اونقدر نگران
سلامتیم بودی؟



به خاطر همین مجبورم
کردی حلقه رو از دستم
دریبارم.



پ.ن: داره ماجرای
قبل تصادف و میل

حلقه به خاطر این از
دستم افتاد چون طلاق
گرفته بودیم.



اما دیگه قرار نیست
همچین اتفاقی بیوفته.



피식

نه. پس ديگه
نگران نباش.

پس عکسه چي؟
چرا انداختيش دور؟





بعد از اون تصادف،
اونو از تو کیف پولت
پیدا کردم.

نمیخواستم بازم
همون چیزا اتفاق
بیوفته.



Iris
Sekai
T.me/
IrisSekai

آهان، منم میخوام
یه چیزی ازت پرسم.



اون عکسو از
کجا آوردی؟

چیزی که راحت
گیر میاد عکسه.



داشتم به عکسای عروسیمون
نگاه میکردم که از اون خوشم
اومد، به خاطر همین رفتم
پرینتش کردم.

کی اونوقت؟

چند وقتی میشه.
فکر کنم یه سال
پیش بود؟





ما... اون موقع با
هم جور نبودیم.









از همون اولشم...

...حتی وقتایی هم که

به هم نزدیک نبودیم...

두근

두근

...تو همیشه از نظر
من زیبا بودی.

شخص فوق العاده ای
مثل تو همسر من شد...

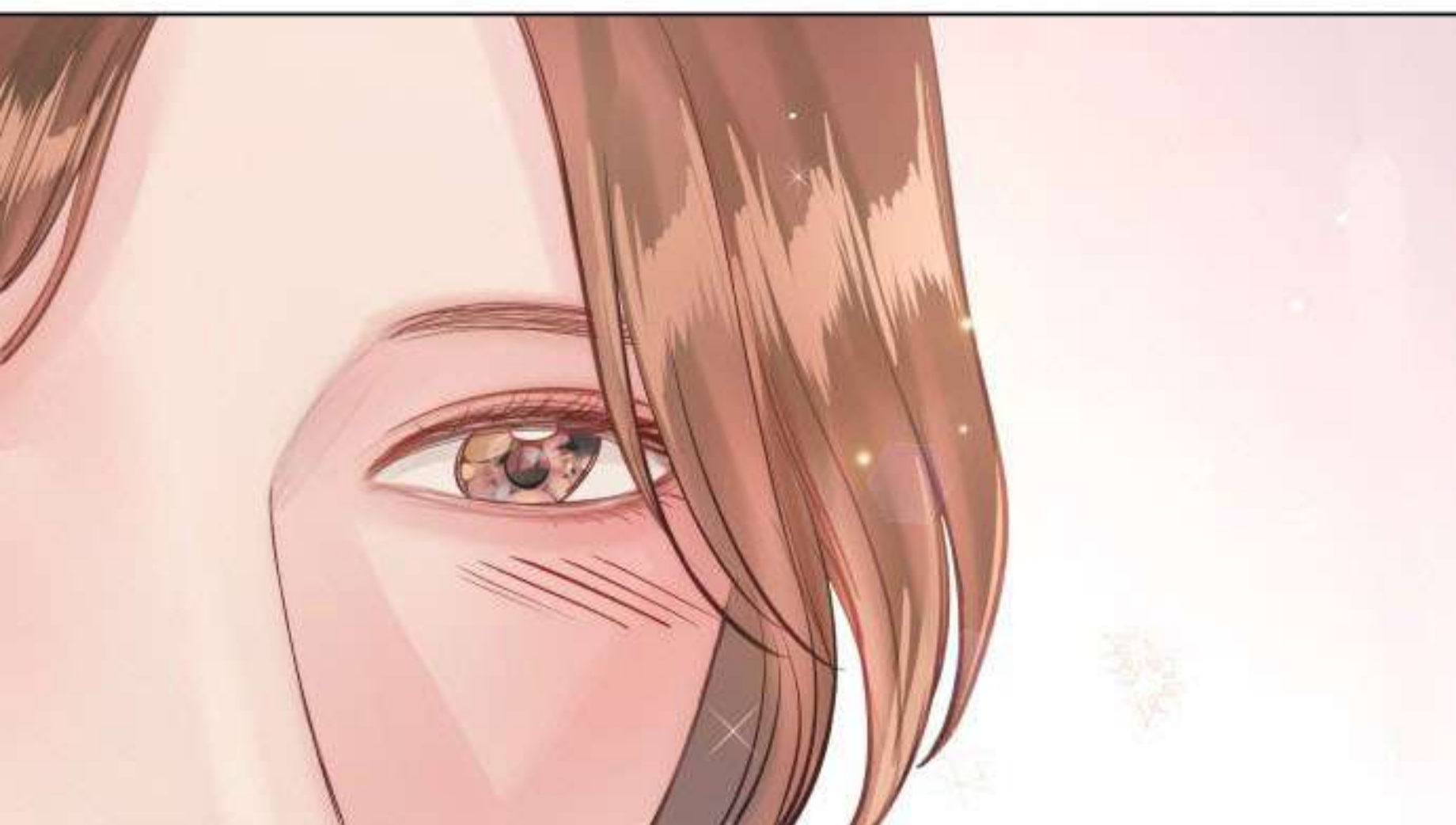




دیدن چهره ی خندونت
بهم قدرت میداد.



الان، دیگه با کلمات نمیشه
توضیح داد که چقدر تو
شگفت انگیزی.



پس حتی تو یه
آینده ی متفاوت...





...این احساسیه
که تو داری.





پیشید که اینو نفهمیدم.



نمیخواهی دفترچه
رو دور بندازی؟





بیا از شرش
خلاص شیم.



۲۶



قول میدم نمی‌رم.



همیشه حرفات یادم می‌مونه
و مراقب خودم هستم، پس
دیگه اینقدر نگران نباش.





باشه؟



...باشه.

و راجع به دیروز هم...



...راستشو بخوای،
خیلی داشتم خودمو
نگه میداشتم.

17





خود تو... نگه
میداشتی؟



همیشه سعی
میکردم بهت
توجه کنم.





چون تو ازم خواسته
بودی این کارو کنم.





...شاید بخاطر اینکه دیروز
اولین بارم بود، یکم برام
خجالت آورده، اما هنوزم
نتونستم هضمش کنم.



قلبم عین چی میزنه...

پس از این به بعد قراره
کلی باهم حال کنیم که بتونی
با این حس کنار بیای.

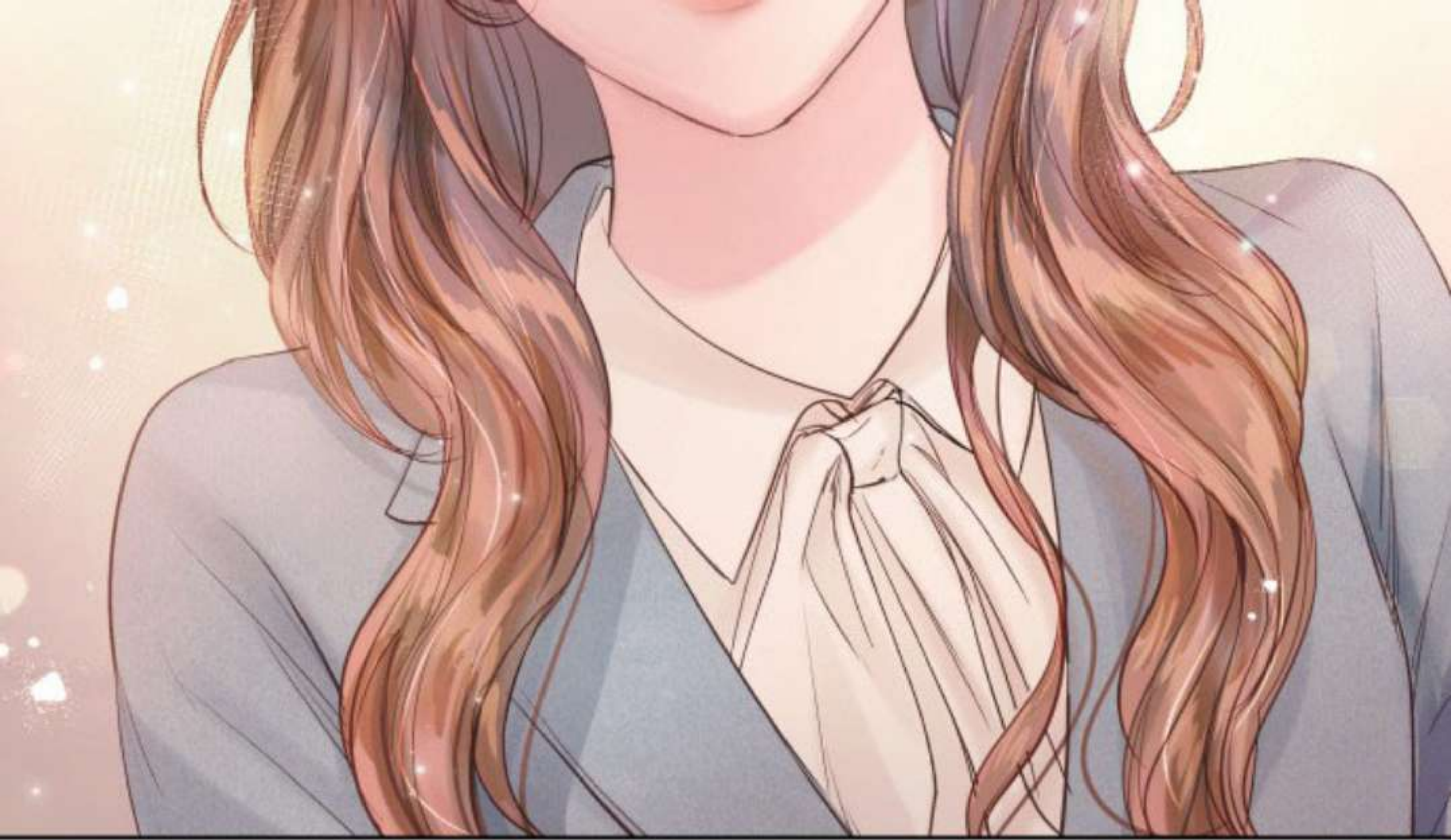




منم اولین بارم بود، پس
قلبم بد جور میزد... اما
دارم بهش عادت میکنم.

به خاطر آینده.







جوین شدن
تو چنل لایک و
کامنت یادت نره